

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته

بحث ما در ادله مشروعیت تقلید بود. تا کنون برای جواز و مشروعیت تقلید، دو دلیل را عنوان کردیم؛ یکی دلیل عقل و دوم سیره عقلانی بود. عرض کردیم که به نظر ما هر دو دلیل تام است. لکن غیر از این دو دلیل، ادله نقلیه متعددی بر حجیت تقلید اقامه شده که اینها را هم بحث می‌کنیم؛ هم به آیات شریفه استدلال شده و هم به روایات متعددی که ما می‌توانیم در این زمینه به آنها استدلال کنیم.

سومین دلیل بر حجیت تقلید، استدلال به آیه نفر

در این باره به چند آیه از آیات قرآن شریف استدلال شده است.

اولین آیه، که شاید مهم‌ترین آیه مورد استدلال هم باشد؛ آیه 122 سوره توبه می‌باشد: «وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنفِرُوا كَآفَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ»، که گاهی اوقات بعضی‌ها به اشتباه می‌خوانند «ولینذروا قومهم»، به صورت صیغه امر، اما این عنوان امر را ندارد، بلکه «لام»، لام غایه است.

بحث در این است که آیا ما می‌توانیم از این آیه، حجیت فتوای فقیه را استفاده کنیم؟ که در این صورت روشن است که تقلید مشروعیت پیدا می‌کند. لذا الان باید ببینیم آیا می‌توان از این آیه شریفه حجیت فتوای فقیه را مطلقاً (یعنی اعم از اینکه برای ما علم‌آور باشد یا نه) ثابت کرد، یا چنین استفاده‌ای نمی‌شود؟

این آیه از مواردی است که معرکه آراء بین بزرگان و فقها است، به‌طوری که فقیه بزرگی مثل مرحوم محقق خوئی (ره) بر حسب آنچه که در کتاب تنقیح (1: 67) فرموده‌اند که دلالت این آیه شریفه بر حجیت فتوای فقیه و بر اینکه تقلید مشروعیت دارد، آن‌چنان قوی است که اصلاً قابل مناقشه نیست و امری بسیار روشن است.

در مقابل بعضی از فقهایی دیگر مثل والد بزرگوار ما بعد از اینکه یک بحث مفصلی را حول این آیه شریفه فرموده‌اند به این صورت نتیجه گرفته‌اند که «لا دلالة للآية علي حجية الفتوي»، این آیه هیچ دلالتی بر حجیت فتوای فقیه ندارد؟!

بنابراین چون اقوال و انظار مختلفی حول این آیه شریفه وجود دارد، ما باید یک مقدار بیشتر در آیه تأمل کنیم و ببینیم از این آیه

شریفه چه چیزی استفاده می‌شود.

بحث دیگری که در جای خودش مطرح است اینکه آیا فتوا دادن بر فقیه واجب است یا نه؟ مثلاً اگر یک شخصی که واقعاً شرایط فقاقت و إفتاء را دارد و اگر کسی از او بپرسد که ما هو رأیکم فی هذا المورد؟ آیا در اینجا فقیه می‌تواند مسئله را در اینجا کتمان کند و مسئله و فتوای خودش را بیان نکند یا اینکه از این آیه شریفه نه تنها حجیت فتوای فقیه، بلکه مطلب بالاتری هم استفاده می‌شود و آن این که إفتاء و فتوا دادن هم بر فقیه واجب است.

این مطلب باز در کلمات مرحوم خوئی هست که ایشان می‌فرماید ما از آیه استفاده می‌کنیم که فتوا دادن واجب است. بدین صورت که ایشان فرموده‌اند ما از این آیه شریفه سه مطلب استفاده می‌کنیم؛ یک مطلب؛ این که تقلید در احکام واجب است، یعنی عامی باید به مجتهد و فقیه مراجعه کند و از او تقلید کند. مطلب دوم؛ این است که ایشان می‌فرماید ما از آیه شریفه استفاده می‌کنیم که إفتاء هم بر فقیه واجب است. مطلب سوم؛ حجیت فتوای مجتهد است.

لذا این آیه نیاز به تأمل و بررسی بیشتر دارد.

بررسی و تأمل در آیه

این آیه در بحث حجیت خبر واحد هم مورد استدلال واقع شده است. اجمال آیه شریفه این است که آیه، اول می‌فرماید لازم نیست که همه مؤمنین کوچ کنند: «وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً»، «ما» نافیه است، یعنی لازم نیست که همه‌ی مؤمنین کوچ کنند، «فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ»، چرا از هر فرقه‌ای طائفه‌ای کوچ نمی‌کنند، «لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ» تا تفقه در دین کنند و بعد از اینکه برگشتند، قوم خودشان را انذار کنند، شاید قومشان بترسند و تحذر پیدا کنند.

در اینجا ابتداء در مورد تفسیر خود آیه دو نظر وجود دارد، که باید بررسی شود آیا یکی از آن تفاسیر در این استدلال مطرح است و یا اینکه هر دو تفسیر در اینجا مطرح می‌شود.

یک نظر این است که می‌فرماید: «فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ»؛ چرا از هر فرقه‌ای طائفه‌ای نفر و کوچ نمی‌کنند؟ که منظور از این نفر «نفر جهادی» است، یعنی در مدینه از هر فرقه‌ای طائفه‌ای کوچ کنند و به جهاد بروند، «لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ»، تا اینکه بعد از اینکه به جهاد در راه خدا می‌روند تفقه پیدا کنند، یعنی بروند تا تأییدات و نصرت الهی را ببینند و بعد از اینکه برگشتند مردم و طائفه خودشان را انذار کنند. این یک نظری است که در مورد تفسیر آیه نقل شده (البته باید این مطلب تتبع شود).

کثیری از مفسرین آیه را به این نحو تفسیر کرده‌اند که خداوند می‌خواهد نهي کند از اینکه همه مؤمنان به جهاد بروند «وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً»، لازم نیست که همه مؤمنین با همدیگر به جهاد بروند، چرا از هر فرقه‌ای، طائفه‌ای نمی‌روند، یعنی از هر فرقه، طائفه‌ای بروند، مثلاً یک طائفه در مدینه پیش پیغمبر بمانند و یک طائفه دیگر بروند و آن طائفه‌ای که می‌روند در دین تفقه کنند، یعنی آنهایی به جهاد رفته‌اند در دین تفقه کنند و بعد از اینکه برمی‌گردند قوم خودشان را انذار کنند.

اگر آیه را اینطور معنا کنیم، باز دو احتمال در آیه شریفه وجود دارد: «لِيَتَفَقَّهُوا»، یعنی «لِيَتَفَقَّهُوا الْقَاعِدِينَ»، آنهایی که داخل مدینه مانده‌اند و در کنار پیامبر هستند اینها تفقه کنند «وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ» قاعدین، قوم خودشان را انذار کنند «إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ» بعد از اینکه از جهاد برگشتند. یعنی اینهایی که در مدینه نزد پیامبر ماندند، احکام را از پیامبر یاد بگیرند و اینهایی هم که به جهاد رفتند بعد از اینکه برگشتند بیايند تا احکام از آنها یاد بگیرند.

احتمال دوم این است که بگوییم «لِيتَفَقَّهُوا» یعنی «لِيتَفَقَّهُوا النَّافِرِينَ» نه قاعدین، یعنی آنهایی که کوچ کردند، در دین تفقه پیدا کنند. می‌گوییم تفقه نافرین این است که آثار عظمت خدا را ببینند و بعد قوم خودشان را اِنداز کنند، «لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ».

بنابراین بیان اول دارای دو احتمال بود و قدر مشترک بین این دو احتمال این است که آیه می‌گوید لازم نیست همه بروند، بلکه یک عده‌ای پیش پیامبر بمانند و عده دیگر بروند جهاد، و بعد قاعدین تفقه در دین پیدا کنند و نافرین را انداز بکنند و یا اینکه نافرین تفقه در دین پیدا کنند و موقعی که برگشتند قاعدین را انداز کنند.

نظر استاد محترم

اگر ما آیه شریفه را بدین صورت معنا کردیم، در این صورت این آیه شریفه مربوط به بحث جهاد می‌شود و آنهایی که نفر می‌کنند و در جهاد، عظمت خدا را می‌بینند و به مردم می‌گویند، این هیچ ارتباطی به بحث ما که فتوای فقیه و امثال اینها باشد، ندارد.

اگر هم گفتیم که قاعدین تفقه کنند، در این صورت قاعدین آن چیزی را که پیامبر به عنوان وحی برای آنها بیان می‌فرماید آنها را برای نافرین می‌گویند. باز در اینجا هم این به عنوان حجیت فتوا مطرح نیست، بلکه عنوانی است که اینها از پیامبر آیاتی را می‌شنوند و این آیات را برای نافرین قرائت می‌کنند.

بیان و تفسیر دوم آیه این است که از اول، نفر را نفر علمی و تفکری قرار دهیم (نه نفر برای جهاد)، بنابراین «فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ»، اینکه چرا از هر فرقه‌ای طائفه‌ای کوچ نمی‌کنند بروند مدینه تا اینکه در محضر رسول خدا تفقه کنند و سپس آنچه را یاد گرفته‌اند برای قوم خودشان عنوان کنند.

اگر ما این احتمال دوم را در آیه شریفه پذیرفتیم تازه راه باز می‌شود که در ما نحن فیه بتوانیم به این آیه شریفه استدلال کنیم.

مقدمات استدلال به آیه شریفه

برای استدلال به آیه شریفه نیاز به مقدماتی است:

اولین مقدمه این است که ما بگوییم این نفر تفقه‌ی واجب است. از کجای آیه استفاده می‌شود که نفر، واجب است؟ از این «لَوْلَايَ تَحْضِيضِيهِ»، که در اینجا می‌گوید «چرا طائفه‌ای نمی‌روند»، این دلالت دارد بر اینکه نفر، واجب است.

به عبارت دیگر کلمه‌ی «لَوْلَايَ تَحْضِيضِيهِ» و خود سیاق آیه که اوّل می‌گوید «وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً»، همه لازم نیست بروند «فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ».

بنابراین اگر لَوْلَايَ تَحْضِيضِيهِ هم در اینجا نبود، خود سیاق آیه در مقام جعل یک حکم الزامی است.

پس برای وجوب نفر دو قرینه داریم: یکی لَوْلَايَ تَحْضِيضِيهِ، دیگری هم مجموع سیاق آیه شریفه.

مقدمه دوم این است که بگوییم مراد از این تفقه، فقط تفقه در خصوص احکام باشد، یعنی تفقه اصطلاحی، که همان استنباط

احکام شرعیه است.

اما اگر گفتیم «لینفقها» اعم است یعنی شما بروید این را بفهمید چه در اعتقادات و چه در فرعیات و احکام، یعنی در اصول و فروع تفقه کنیم، در این صورت دیگر قابلیت استدلال در ما نحن فیه را نخواهد داشت، چون ما می‌خواهیم از آیه حجیت فتوای فقیه را تعبداً استفاده کنیم، یعنی اگر فقیهی به ما گفت نماز جمعه واجب است، ما این را بپذیریم.

مقدمه سوم این است که بگوییم تفقه باید تفقه واجب باشد، یعنی از باب اینکه تفقه غایت نفر است و اگر نفر واجب شد، غایت نفر هم واجب می‌شود.

مقدمه چهارم این است که آیه می‌گوید «لَتَتَفَقَّهُوا» و «لَیُنْذِرُوا»، اگر آیه بخواهد ما نحن فیه را شامل شود و دلالت بر فتوای فقیه کند، باید بپذیریم که فتوای فقیه هم از مصادیق انذار است، یعنی باید بگوییم بر خود فقیه هم منذر صدق کند، ولی اگر بگوییم که اصلاً بر فقیه منذر صدق نمی‌کند، در حالی که آیه می‌گوید این نافرین بیایند انذار کنند، دیگر به درد استدلال نمی‌خورد.

مقدمه پنجم این است که در این «لَعَلَّهُمْ یَحْذَرُونَ»، مراد از «حذر» چیست؟

یک احتمال این است که مراد؛ همان مجرد خوف نفسانی باشد، که معمولاً در افراد وجود دارد. اگر این باشد، بدرد استدلال نمی‌خورد، چون ما می‌خواهیم از حجیت فتوای فقیه به این برسیم که مقلد هم باید به این فتوا عمل کند.

لذا مقدمه پنجم این است که بگوییم مراد از این حذر؛ حذر عملی باشد و علاوه بر اینکه مراد از حذر، حذر عملی باشد، همچنین آیه، حذر را هم باید واجب کند، اینطور نباشد که حال خواستند بترسند و نخواستند نترسند.

بلکه بیاییم بگوییم که اگر مقتضای حذر وجود دارد، واجب است و اگر مقتضای آن وجود ندارد، در این صورت اصلاً لازم نیست و رجحان هم ندارد و دیگر اصلاً به‌طور کلی استدلال هم از بین می‌رود. ولی اگر گفتیم که این حذر واجب است آن‌هم به‌نحو حذر عملی، در این صورت نتیجه می‌گیریم که عمل مقلد عمل صحیحی است و تقلید لازم است.

مقدمه ششم این است که این حذری که ما می‌گوییم واجب است، اطلاق دارد، یعنی اینکه مردم مطلقاً بترسند، چه بخواهد علم پیدا کنند و چه علم پیدا نکنند. بنابراین اگر گفتیم که این حذر به یک قرائنی مناسبت دارد با آنجائی که مردم علم پیدا کنند در اینجا دیگر این آیه بدرد ما نحن فیه نمی‌خورد، بلکه وجود حذر باید علی الاطلاق باشد.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين